

تهیه و تنظیم:
مهندس اکبر شیرزاده

پژوهشی در نساجی ایران دوران مشروط

تصویر شماره ۱- محمدناصر خان ظهیرالدوله



می کردند.

در کتاب رهبران مشروطه نوشته ابراهیم صفایی آمده است «ظهیرالدوله در سال ۱۲۸۱ قمری در قریه جمال آباد شمیران متولد شد. در سفر دوم فارس همراه پدر بود و نزد میرزا شفیقا - ادیب و شاعر شیرازی - درس خواند. صرف و نحو عربی و ادبیات فارسی را فرا گرفت و در سفر خراسان نیز همراه پدر بود و به تحصیل ادامه می داد. در سال ۱۲۹۴ که ظهیرالدوله اول درگذشت، میرزا علی خان از طرف ناصرالدین شاه به خدمت دربار درآمد و در سال ۱۲۹۶ به وزارت تشریفات منصوب و به لقب «ظهیرالدوله» ملقب گردید. در سال ۱۲۹۷ به دامادی ناصرالدین شاه در آمد.

صفی عیشاه

در سال ۱۳۰۳ قمری «حاج میرزا حسن

صفی علی شاه» که از بزرگان عرفا و در علو ماسلامی دارای پایه بلند بود؛ پس از سیر و سیاحت در عربستان و هندوستان و درک خدمت مشایخ بزرگ برای ارشاد مردم عازم ایران شده بعد از زیارت مشهد رضوی و مسافرت یزد به ملاقات ناصرالدین شاه نائل و به امر او در تهران اقامت گزید و در محل «حیاط شاهی» کوچه «خدابنده لوها» منزل گرفته و به ارشاد مردم مشغول شد.

در تصویر شماره ۲ صفی عیشاه در حالی که روی سجاده نشسته و ملبس به لباس سیاه پشمی و عمامه سفید از جنس پنبه است؛ دیده می شود.

صفی از اقطاب سلسله نعمت‌اللهی و حاج میرزا کوچک رحمت‌علی شاه» مرشد وی بود. صفی مظهر انسانیت بود نفسی گرم و بیانی گیرا داشت به همین سبب هر کسی با اخلاص خدمت وی رسید،

مجنوب گردید

از جمله مجذوبان صفی «میرزا ابوتراب خان نظم‌الدوله» می باشد که درجه امیر نویانی داشت (معادل درجه سپهبدی) و در زمان مظفرالدین شاه مدتی رئیس شهربانی بود و از رجال متجدد زمان خود به شمار می آمد. وی زبان فرانسه را به خوبی می دانست و در شاعری نیز قریحه بلندی داشت.

یکی دیگر از معتقدان صفی، «شاهزاده سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله» فرزند عضدالدوله ابن فتحعلیشاه می باشد.

سیف‌الدوله با صفی، برادر طریقت بود یعنی او هم در خدمت حاج رحمت‌علی شاه تاج فقر بر سر نهاد و به صفی نیز ارادات داشت به همین مناسبت یکی از خانه‌های خود (محل فعلی خانقاه) را در اختیار

ظهیرالدوله - میرزا علی خان فرزند محمدناصرخان قاجار وزیر دربار ناصرالدین شاه - است. محمد ناصر خان فرزند محمدابراهیم خان سردار و او فرزند جان محمدخان ایلخانی ایل قاجار بود.

محمدناصرخان (ظهیرالدوله اول) دو بار حکومت شیراز و یک بار حکومت مشهد و سال‌ها وزارت دربار ناصری را برعهده داشت، مدتی نیز با حفظ همین سمت مأمور در آستان قدس رضوی شد. ایوان طلای صحن قدیمی آستان قدس رضوی به سعی وی تعمیر و ترمیم یافته و املاکی چند در حوزه خراسان وقف آستان امام رضاع) نموده و اسناد کریم آباد، قاسم آباد، شمس‌آباد و سه دانگ علی آباد از املاک ورامین نیز جزو موقوفات وی بوده که محمدعلی خان قوام‌الدوله تصرفات نامشروع و مالکانه در آن نموده است.

در این زمان با این که قنصل انگلیس و روسیه در ایران فعالیت زیادی در مورد ارائه پارچه‌های پشمی (گاباردین و فاستونی‌های رنگارنگ و زیبا) را توسط تجار انگلیسی و روسی به صورت نسبه چندماهه به فروشندگان و تولیدکنندگان لباس در ایران ارائه می نمودند ولی مردم قدرشناس و هنرمندان دست از مصرف و تولید پارچه‌های پشمی ایرانی بر نمی داشتند و به دوخت آنها مبادرت می نمودند گرچه گران تر از پارچه‌های خارجی بود چون با دست نخ آن ریسیده می شد و با دستگاه‌های مکانیکی پارچه بافته می شد و وقت زیادی را برای بافت هر متر پارچه به خود اختصاص می داد ولی همچنان شخصیت‌های برجسته، حکام و مردم باغیرت ایرانی چنین پارچه‌هایی را مصرف



صفی گذاشت و ساختمانی مناسب با خانقاه با یک تالار آینه‌کاری بنا نهاد.

صفی پس از چندسال اقامت در کوچه خداینده‌لویها و سرچشمه به این عمارت نقل مکان نمود، تا پایان عمر در اینجا سکونت داشت و مزارش نیز در همانجاست. عمارت خانقاه یک‌بار به خرج نصیرالملک شیرازی تعمیر گردید و اخیراً ساختمان‌های اطراف آن تغییرات کلی یافته است.

* مصباح‌الولایه

شخصیت مستعدتری که به صفی پیوست و روح تعلیمات عالی او را کاملاً درک کرد، ظهیرالدوله بود. وی در سال ۱۳۰۳ به خدمت صفی درآمد. مراتب سلوک را با موفقیت پیمود، چله نشینی آغاز کرد و بر هوای نفس چیره گردید. به تدریج در میان یاران و پیروان صفی، مقام «خاص الخاص» را احراز کرده و به «مصباح‌الولایه» ملقب گردید. روزی سراپا لباس درویشی پوشیده، کشکول و تبریزین به دست گرفته و از منزل خود قدم‌زنان و مدح‌علی‌گویان به سوی خانقاه صفی روانه شد. در سر چهار راه استانبول یک‌ربع ساعت توقف کرده و اشعاری در مدح امام علی با صدای بلند می‌خواند. برای مردم بسیار جالب بود که وزیر تشریفات دربار ناصری و داماد شاه را در چنین حالت شور و جذبه‌ای می‌دیدند. مردم در کشکول او سکه‌های طلا و نقره می‌ریختند.

ظهیرالدوله وقتی به خدمت صفی درآمد، صفی از

حالت شوق و انقطاعی که در او دید خیلی خوشحال شد ولی او را نصیحت کرده و از وی خواست که لباس درویشی نپوشد و در لباس خود به خدمت خلق مشغول باشد.

ظهیرالدوله با همان ترتیب که به خانقاه رفته بود به خانه بازگشت. صدق و اخلاص ظهیرالدوله در طریق درویشی تا آنجا رسید که صفی به او لقب «صفا علی‌شاه» داد و وی را به جانشینی خود برگزیده اجاره دستگیری و ارشاد به وی داد.

پس از چندی که به قرب رحمت حق پیوست، ظهیرالدوله بر مسند ارشاد نشست. «میرزا علی‌اکبر شیدا» شاعر و ترانه‌ساز نامی که در سال ۱۳۱۱ به خدمت صفی رسید و بعد هم ظهیرالدوله را به سمت مرشد پذیرفت.

* انجمن اخوت

ظهیرالدوله در سال ۱۳۱۷ قمری به انجمن اخوت (که شالوده آن را صفی‌علی‌شاه نهاده و در زمان او مخفیانه اداره می‌شد) رسمیت داد و سازمان اداری منظمی به وجود آورد. نظام‌نامه و اوراق تعرفه و صندوق و حسابداری و دفتر ثبت‌نام تنظیم نمود، اموال خود را در این راه گذاشت و به تعلیم صفی برابری و برادری و خدمت به خلق را شعار خود و یارانش کرد.

مردم از زمان‌های پیش چنین می‌پنداشتند که درویش باید تن‌پرور و بی‌کاره باشد، لباس پاره و چرکین بپوشد، گوشه‌نشینی اختیار کند، گاهی هم گدایی کند مفهوم تصوف و عرفان در نزد مردم بیشتر همین موارد بود ولی ظهیرالدوله مکتب تازه گشوده عرفان ایران را رنگ تجدد داد و تصوف را به حرکت و فعالیت درآورد. عبادت را خدمت خلق و درویشی را نیکوکاری و نیک‌اندیشی و دستگیری از مردم دانست.

او می‌گفت: درویش باید در عین صفای ضمیر کار کند، زحمت بکشد و در خدمت اجتماع باشد. مظلومان را یاری نماید و از حریت و آزادی طرفداری کند.

در آن سال‌ها که بیشتر رجال برای احراز مقام و غارتگری مبارزه و مسابقه داشتند و محض وصول به اهداف خود حتی به بیگانگان متوسل می‌شدند، شیوه پسندیده ظهیرالدوله شخصیت ممتازی به او

داد. صفا، کسانی را که می‌خواستند لباس درویشی بپوشند، منع می‌کرد و دستور می‌داد در لباس خود خوی و خلق درویشی داشته و به کار و شغل خویش ادامه دهند.

ظهیرالدوله، انجمن اخوت را به صورت یک مکتب تعلیمات اخلاقی و یک سنگر آزادی و آزادگی درآورد. عالی و دانی در یک سف می‌نشستند و فقیر و غنی به خدمت یکدیگر برمی‌خاستند. سالی چند جشن باشکوه به مناسبت مولود نبی اکرم (ص) و میلاد امامی علی (ع) و عید غدیر در انجمن برگزار می‌شد.

در مواقع اعتدال هوا جشن مولود امام علی (ع) را در باغ بهجت آباد ترتیب می‌دادند و در این جشن بیشتر «دیگ جوش» داده می‌شد. جشنی هم به نام «جشن گل» در فصل فروردین هر سال در شمیران ترتیب می‌دادند و به مناسبت هر جشن سرود و آهنگ مخصوصی می‌خواندند.

انجمن اخوت در جشن‌های خود ارکستری داشت که رهبری آن برعهده «درویش‌خان» بود. سرودها را در اوایل کار «میرزا علی‌اکبر شیدا» می‌ساخت و صفا آن را اصلاح می‌کرد. پس از جنون و درگذشت شیدا، صفا شخصاً شعرهای مناسب می‌سرود. ترتیب پذیرایی در جشن‌ها، تمیز و متجددانه بود. اصول مساوات و برادری بین همه افراد رعایت می‌شد. در محرم و صفر و ماه رمضان، روضه‌خوانی و مراسم مذهبی با خلوص هر چه تمام اجرا می‌گردید.

روح‌الله خالقی در کتاب سرگذشت موسیقی ایرانی در وصف انجمن اخوت و برگزاری جلسات این انجمن می‌نویسد: «اکثر مردم با ذوق و مخصوصاً موسیقی‌شناسان آن عصر در این جلسات حضور یافتند و گویی سُرّی بود که هنرمندان را به این خانه اهل دل می‌کشاند و در نتیجه کنسرت‌هایی در این جشن داده می‌شد. گاهی هم به غیر از روز جشن مولای متقیان به منظور کمک به امور خیر کنسرت‌هایی ترتیب می‌دادند: مانند کنسرتی که برای ترمیم خرابی‌های حریق بازار در سال ۱۲۸۸ در خانه ظهیرالدوله تشکیل شد.»

نظام‌نامه انجمن اخوت که ظهیرالدوله خود آن را تدوین کرد و شامل دستور کار و شرح وظایف و فعالیت‌های اعضا بود، در کتابچه‌ای در ۱۵ صفحه با عنوان «دستور ظاهری انجمن اخوت» در تهران

تصویر شماره ۳- ظهیرالدوله



به چاپ رسید.

محتوای این نظامنامه که در اختیار هر یک از اعضای انجمن قرار داشت، تنها دستورهایی ساده اخلاقی، و عاری از مطالب سیاسی و اجتماعی بود. این دستور مشتمل بر ۶ فصل و ۵۲ ماده بود و فصل نخست آن حاوی مقصد انجمن یا اصول شش گانه انجمن، یعنی تعظیم امراله، شفقت خلق اله، خدمت اهل اله، بذل نفس فی سبیل اله، کتمان سرالله و اطاعت ولی اله بود

این نظامنامه تنها به کسانی داده می شد که عضو انجمن بودند، از این رو، در خارج از انجمن تا چندین سال کسی به طور کامل از مفاد آن آگاهی نداشت؛ تا آنکه در ۱۳۲۷ ش و هم زمان با جشن پنجاهمین سال تأسیس انجمن، تجدید چاپ شد. ظهیرالدوله همچنین نشانه‌ای برای انجمن طراحی کرد که شامل دو تبرزین و کشکولی آویخته در محل تقاطع تبرزین‌ها و تسییحی متصل به انتهای آنهاست؛ بر بالای کشکول سال ۱۳۱۷ و در بالای آن حرف «ص» که حرف نخست صفاست، دیده می شود؛

* حکومت مازندران

ظهیرالدوله در تمام تغییر و تبدیل‌های دوران مظفری در مقام وزارت تشریفات باقی ماند و غبار تهمتی بر دامنش ننشست. در زمان اتابک (۱۳۱۹ قمری) با حفظ سمت درباری خود به حکومت مازندران منصوب گردید.

حکومت در آن زمان دارای اعتبارات و اقتدارات

بسیار بود. امور مالیاتی، شهرداری، شهربانی و اجرای امنیت و انتظامات همه برعهده حکومت بود و به واسطه همین اعتبارات همیشه گروهی سواران نیزه‌دار و مسلح، اسکورت حکام بزرگ بودند اما ظهیرالدوله ساده و درویشانه وارد بارفروش (بابل) شد. او با کمال سادگی در کوچه و بازار حرکت می کرد و مردم را از تعظیم کردن منع می نمود. مردم می گفتند حکامی که از سبیلشان خون می چکد نمی توانستند کاری بکنند این درویش‌ها چه خواهند کرد؟! ظهیرالدوله به شکستن حدود و امتیازات بی معنی عمال دولتی و متنفذان محلی کوشید و در میان توده مردم محبوبیتی به هم رسانید.

* شیخ کبیر

مرحوم شیخ محمدحسن، فقیه و مجتهد بارفروش معروف به شیخ کبیر از روحانیون بزرگ و متنفذ شهر بود و تألیفات عالمانه‌ای داشت و حکومت شرعی در بارفروش با او بود، در عین حال به حفظ قدرت و نفوذ کلام خود می کوشید.

در ورود ظهیرالدوله شیخ از وی دیدن نکرد زیرا همیشه حکام به دیدن او می رفتند. ظهیرالدوله هم از شیخ ملاقات ننمود و رفته رفته اختلاف مشرب دیرین فقیه و صوفی بین آن دو ظاهر شد.

وقتی مظفرالدین شاه از سفر اروپا برمی گشت، ظهیرالدوله برای تشریفات پذیرایی به بادکوبه و از آنجا به تهران رهسپار شد. در غیاب او «مبصرالممالک» نایب الحکومه بود. در بارفروش قتل‌روی داد و قاتل، کربلایی عباس، برادر شیخ که مردی متجاوز و زورگو بود متوسل شده در پناه او درآمد.

بین فراش‌های حکومتی و آدمهای کربلایی عباس، زد و خوردی اتفاق افتاد که منجر به قتل یکی از فراش‌ها گردید. در این ایام افسری که ابواب جمعی خود را حیف و میل کرده و مورد تعقیب مأموران حکومتی بود نیز به کربلایی عباس پناهنده شد. فتنه بالا گرفت و شهر بارفروش متشنج گردید، گروهی در تلگرافخانه جمع شده و به شاه و صدراعظم شکایت کردند.

ظهیرالدوله در مراجعت به مازندران، کربلایی عباس را احضار و او را به سختی تنبیه نمود.

تصویر شماره ۴- درویش خان



خبر این تنبیه، شیخ کبیر را عصبانی نمود و به کفر ظهیرالدوله فتوی داد. گروه بسیاری از مردم به دنبال شیخ کبیر راه افتادند و غوغای بزرگی برخاست.

مردم به اداره حکومتی حمله بردند و ظهیرالدوله به ناچار «فنفور میرزا-فرمانده قشون» را با ۹۰۰ نفر سربازانش از ساری احضار کرد. میان مهاجمان و قوای دولتی زد و خوردی روی داد و ۳۰ نفر مجروح و مقتول شدند. اطرافیان شیخ گریختند و مخالفان او از فرصت استفاده نمود، خانه کربلایی عباس را تاراج کردند. به اداره حکومتی و خانه شیخ هم خساراتی وارد آمد.

پس از چندروز فتنه خاموش گردید و جمعی از خطاکاران دستگیر شده به مجازات رسیدند. شیخ کبیر هم به دستور ظهیرالدوله مجبور به خروج از شهر شد ولی علمای بارفروش ممانعت کردند اما از رفتن به مسجد و موعظه و درس ممنوع شد. بر اثر این واقعه محافل مذهبی در تهران علیه ظهیرالدوله برخاستند و چندماه بعد ظهیرالدوله به سمت وزیر تشریفات به تهران بازگشت.

* حکومت همدان

در سال ۱۳۲۳ قمری که اغلب استانداران و فرمانداران کل به پیشنهاد عین‌الدوله و تصویب شاه تغییر یافتند، ظهیرالدوله هم به حکومت همدان مأموریت یافت و «یمین السلطنه» حکمران همدان به تهران احضار گردید.



کرد. تلگراف اختیارات را نشان داد و گفت: «این مالکان و گندمداران به تعهد خود عمل نکردند. احتشامالدوله که بزرگترین آنان است، می‌خواست برای گرانفروش گندم به من رشوه بدهد. اینها به میل خود یک من گندم به شما نخواهند داد. اکنون باید به فرمان مولا عمل کنیم. شما جمعیت و افرادتان بیش از محترکان می‌باشد، بیا باید به پیش برویم و برای حفظ جان خود و زن و فرزندان، نان به دست بیاورید.»

جمعیت صلوات فرستاده به سوی «شورین» راه افتادند. خبر به احتشام الدوله رسید. او دید در چنان موقعیتی ممکن است تمام زندگی‌اش به غارت برود. ناچار انبار گندم را گشود و ۷ هزار خروار گندم از قرار خرواری ۱۰ تومان تحویل داد. دیگر مالکان هم که دیدند ظهیرالدوله اهل شوخی و رشوه نیست، ناچار سهم خود را دادند و همدان از قحطی عظیمی بی‌سود. در همین اوقات مجلس شورای ملی در تهران افتتاح شد. نظامنامه انتخابات به عموم شهرستان‌ها ابلاغ گردید اما اغلب حکام به واسطه خوی استبدادی از انتخاب وکیل طفره می‌رفتند. ظهیرالدوله نخستین حکمرانی بود که وکیل حوزه خود را انتخاب کرده به تهران اعزام داشت و جشن مشروطیت را با شکوه بسیار در همدان برگزار کرد. وکیل همدان «شیخ محمدتقی وکیل الرعایا» که به نام وکیل اول شهرستانها در مجلس حضور بهم رساند، تحصیلات طلبگی داشت و آزادیخواه بود.

* محمدعلی شاه

مظفرالدین‌شاه در سال ۱۲۳۴ قمری درگذشت و مملکتی مقروض و پریشان و آشفته باقی گذاشت. تنها کار او فقط اعطای فرمان مشروطه بود و همین کار از نظر تشنه کامان آزادی، اصلاح طلبان و روشنفکران به قدری با اهمیت تلقی شد که تمام اعمال ناپسند وی فراموش گردید.

پس از مظفرالدین‌شاه علی، ضعیف و دربار فاسد و خراب او، سلطنت شاهی جوان و قوی برای پیشرفت مردم ایران امیدبخش بود اما مردم نمی‌دانستند که عوامل بسیاری از داخل و خارج برای خلع و طرد او قبل از جلوسش هماهنگ شده‌اند و نمی‌دانستند که بی‌تجربگی، کج‌اندیشی، نادانی و استبداد رأی اطرافیان شاه حکومت وی را سرنگون خواهد کرد.

یکی از تعهدکنندگان احتشامالدوله بود که ۱۰ هزار خروار تعهد کرده بود. ولی هیچ‌کسی به تعهد خود عمل نکرد، مالکان بیرحم همدان می‌گفتند اول گندم احتشامالدوله را بگیرد بعد ما هم به میزان تعهد خود گندم تحویل می‌دهیم.

در آن اوقات احتشامالدوله (که همسرش دختر مظفرالدین‌شاه و برادر زاده همسر ظهیرالدوله بود) روزی ظهیرالدوله را به مهمانی ناهار دعوت کرد و خواست ۳ هزار تومان به وی بدهد تا گندم او را به قرار خرواری ۱۶ تومان خریداری نمایند. ظهیرالدوله خشمگین شد و بدون صرف ناهار خانه احتشامالدوله را ترک کرد.

فشار گرسنگی و قحطی هر روز بیشتر می‌شد و بیم عصبان عمومی می‌رفت در این هنگام میرزا نصراله خان مشیرالدوله نایب به مقام صدارت رسیده بود. ظهیرالدوله تلگرافی به صدراعظم جدید فرستاد و به تشریح اوضاع پرداخت و تقاضای اختیارات نمود تا بتواند جان مردم همدان را حفظ نماید. مشیرالدوله پاسخ داد: «جناب ظهیرالدوله. الان مشغول خوردن کباب آهو هستم. جای شما خالی است. تقاضای اختیارات شما را به عرض عالیحضرت همایونی می‌رسانم و بعد جواب می‌دهم»

ظهیرالدوله پاسخی به این مضمون برای مشیرالدوله فرستاد: «بوی کباب شما تا همدان رسید و مردم گرسنه را بیشتر تحریک کرد اگر تا سه روز دیگر اختیارات ندهید از خود سلب مسئولیت می‌کنم.» مشیرالدوله ناچار به او اختیار داد که برای تأمین نان همدان هر اقدامی لازم می‌داند، به جای آورد. ظهیرالدوله دستور داد در شهر جار زدند و مردم را دعوت کرد که در جلوی انجمن فوائد عامه حاضر شوند.

چند هزار نفر از طبقات مختلف و بیشتر طبقه سوم و چهارم که در فشار گرسنگی بودند، حاضر شدند. یک نهال صنوبری را بریده و پرچم بزرگ سفیدی با شعار «علی ولی اله» درست کردند.

ظهیرالدوله برای مردم سخنرانی کرده و آنان را به سوی مصلی دعوت نمود و خود در جلوی جمعیت پرچم را به دوش می‌کشید. در مصلی، ظهیرالدوله ابتدا خطبه‌ای از نهج‌البلاغه قرائت نمود. سپس چند خبر و حدیث درباره مقاومت در برابر ظالم خواند. همین که افکار را آماده

ظهیرالدوله در اواخر سال ۱۳۲۴ قمری وارد همدان شد. در این مأموریت هم با شهادت بسیار، اعتبارات پوشالی و امتیازات خیالی مالکان، متنفذان و مأموران خودکامه دولت را درهم شکست.

رعبی را که مردم از حکام مستبد داشتند از دلها برانداخت و به جای آن که مانند حکام قلدرمآب و عالیجناب‌های پشت میزنشین در به روی مردم بیندند و رئیس دفتر و منشی مخصوص را مأمور جوابگویی‌های بی‌حاصل کند و وعده دروغ بدهد در میان مردم می‌آمد. روزها پیاده «خیابان بین‌النهرین» و «کوی حکیمخانه» را طی می‌کرد و در مسجد معروف به «توت قمی‌ها» می‌نشست و به کار مردم رسیدگی می‌کرد.

* نخستین انجمن ولایتی

ظهیرالدوله در کوی حکیمخانه بنایی به نام «انجمن فوائد عامه» ایجاد کرد. تمام مصالح و مخارج این محل را مردم دادند.

پس از اتمام ساختمان، گروهی از تجار، اصناف و طبقات مختلف را دعوت کرد و روسا و اعضای انجمن را انتخاب نمود. این انجمن وظیفه انجمن ولایتی را انجام می‌داد. در حالی که هنوز در تهران نام این انجمن به گوش کسی نرسیده بود.

* مبارزه با محترکان

در این اوقات در همدان قحطی شد و این مصداق با حوادث سال ۱۳۲۴ قمری تهران بود که زد و خوردی میان طلاب در گرفت و در نتیجه قتل دو طلبه، بلوای بزرگی در پایتخت ایجاد گردید. به دستور سپهدار تنکابنی بیش از ۱۲۰ نفر کشته و زخمی شدند، سید عبدالله بهبهانی، سیدمحمد طباطبایی و سیدجمال افجه‌ای با جمعی دیگر به قم عزیمت کردند و چند بازرگان محترک با چند نفر صراف در سفارت متحصن شدند و کار تحصن هر روز بالا می‌گرفت.

این حوادث در شهرستان‌ها و در همدان نیز منعکس شده و مردم قحطی‌زده را به هیجان آوردن بود. ظهیرالدوله مالکان همدان را در انجمن فوائد عامه دعوت کرد و از آنان تعهد گرفت که مصرف پخت نانواهای همدان را تأمین کند و از قرار خرواری ۱۰ تومان قیمت گندم را از اداره حکومتی بگیرند.